

اسماعیل نوری علا استفاده سیاسی از دانشنامه ایرانیکا؟

متأسفانه دیده ام که در طیف چپ ما نه تنها از لحاظ مالی که از لحاظ کمک عملی و همگامی رایگان با حرکات «ایران دوستانه» نیز نوعی اکراه وجود دارد. و این نکته اخیر مرا به تجربه تازه ای بر می گرداند که در نزدیک به دو سال اخیر از سر گذرانده ایم. به ماجرای مبارزه برای متوقف کردن آبیگری سد سیوند و ویران کردن آثار باستانی هخامنشی در استان فارس توجه کنیم. در طی این مبارزه کمترین حمایت از جانب سازمان ها و اشخاص سرشناس چپ نشان داده شده است.

esmail@nooriala.com

اخیراً دوست ارجمندم آقای دکتر مسعود نقره کار مقاله ای منتشر کرده که دارای دو بخش مجزا از هم است. بخشی به موضوع «وابستگی سیاسی نهادهای فرهنگی یا عدم آن» مربوط می شود که، اگرچه بصورتی گذرا و مختصر برگزار شده اما، دارای مفاد روشنگر و درستی است درباره موارد متعددی که دستگاه های حاکمه و سازمان های سیاسی کوشیده اند از نهاد های فرهنگی ناوابسته به سود خود سوء استفاده کنند و یا بکوشند تا نهادهائی ظاهراً مستقل را در راه مطامع خود بوجود آورده و به خورد جامعه فرهنگی بدهند.

بخشی دیگر این مقاله - بر مبنای گزاره های بخش اول - به مورد «دانشنامه ایرانیکا» اختصاص یافته و در آن کوشش شده است تا نشان داده شود که چگونه این نهاد فرهنگی ظاهراً مستقل هم رفته رفته از حدود استقلال خود خارج و به «درباریان سابق» وابسته شده است.

همینجا گفته باشم که من نه دانشنامه ایرانیکا را ختم الکلام دانشنامه نویسی می دانم و نه معتقدم که کسی حق ندارد به «ساحت مقدس» آن جسارت کند. این دانشنامه هم کاری است حاصل عرقریزان فکری جمعی از آدمیان در معرض خطا و هرکس باید حق داشته باشد که تک تک مندرجات آن را در زیر ذره بین نقد و بررسی ببرد و واریسی کند. گردانندگان دانشنامه هم نمی توانند از نقد کارشان مصون بمانند و شایسته است که به سخن آنان که بر کارشان خرده می گیرند دقیقاً گوش فرا دهند. با این همه معتقدم که دکتر نقره کار در بخش دوم مقاله خود، بر خلاف روش منصفانه ای که اغلب در نوشتارهایش در مورد بررسی نهادهای فرهنگی و روشنفکری ایران به چشم می خورد، و بر خلاف کوششی که همواره برای مستند ساختن نظرگاه های خویش دارد، دست به کلی گوئی زده، بر پرونده یکی از فعالیت های درخشانی که ایرانیان خارج از کشور توانسته اند انجام دهند خط بطلان کشیده و، در این مسیر، تنها سندی که برای اثبات نظرات خود ارائه داده خبری است از «راديو فردا» مبنی بر اینکه آقای اردشیر زاهدی، وزیر خارجه و داماد پیشین محمد رضا شاه پهلوی، در «شب نشینی باشکوه» برگزار شده در راستای گردآوری کمک های مالی برای «دانشنامه ایرانیکا» شرکت داشته است. بگذارید نخست نظرم را درباره کارهای دکتر نقره کار با صراحت بیشتری بنویسم. در بین نسلی که پس از نسل من بر خاک ایران روئیده، چهره هائی چند، به دلیل پشتکار، دقت، و پذیرفتن یک تنه مسئولیت های مهم فرهنگی، برای من شاخص بوده اند. یکی از این چهره ها دکتر مسعود نقره کار است - مورخ خودانگیخته تاریخ جنبش روشنفکری معاصر ایران. من با نام دکتر نقره کار در خارج از کشور آشنا شدم؛ نخست در مقام قصه نویس و سپس در جایگاه محقق تاریخ فرهنگ و حقوق بشر در عالم روشنفکری معاصر ایران. در ابتدا قصه هایش را دوست نداشتم و به تحقیق اش هم به دیده شک می نگریستم. اما دو سال هاست که به صداقت و سخت کوشی او پی برده و، به همین دلیل، چند ماه پیش شعری را که بمناسبت سالگشت کشتار 1367 و پیدایش گورستان

«خاوران» سروده بودم به او پیشکش کردم و او نیز یکی از مقالات مفصل خود را با عبارت «به استاد بزرگوارم اسماعیل نوری علا» منتشر ساخت. من البته هیچ حق استادی بر گردن دکتر نقره کار ندارم و این تعارفش را هم نوعی محبت دوستانه تلقی می‌کنم اما، از دیروز تا بحال، به این فکر افتاده‌ام که بد نیست از اختیارات این «استادی افتخاری» استفاده کرده و، به توضیح این نکته پردازم که چرا مطلب اخیر ایشان را دور از موازین نقد نویسی می‌دانم و آن را مطلبی برخاسته از سخنانی که در خود مقاله نیامده اما در دل دکتر نقره کار موج می‌زند می‌دانم. در این مورد چند توضیح دارم:

1. نخست باید درباره شخصیت دکتر احسان یارشاطر بگویم. من سال‌های سال است که ایشان را از دور و از طریق نوشته‌ها و کارهایشان می‌شناسم و تنها دوبار افتخار گفتگوئی کوتاه را با ایشان داشته‌ام. دکتر یارشاطر از جمله رجال فرهنگی ایران بوده است که همواره کوشیده پای در گلیم فرهنگی خود داشته و به قلمرو سیاست وارد نشود. پیش از انقلاب، و در جریان تشکیل کانون نویسندگان ایران، که مجمع نویسندگان سیاست مدار ما بود، البته فرهنگیانی از نوع دکتر یارشاطر مورد غضب «روشنفکران» بودند، و امتناع آنان از موضع گیری سیاسی، دلیلی برای وابستگی آنان به رژیم سلطنتی محسوب می‌شد. من اما هرچه گشتم - جز گرفتن حقوق از دولت بابت انجام کار، که ما همه (از به آذین تا آل احمد) بدان مبتلا بودیم - دلیلی برای وابستگی ایشان پیدا نکردم. در دو دهه پیش از انقلاب، ما دکتر پرویز ناتل خانلری را دیده بودیم که شولای وزارت آموزش و پرورش را به تن کرده بود، یا دکتر ذبیح الله صفا را در شورای عالی سیاستگزاری های فرهنگی کشور داشتیم. من، بی آنکه بخواهم اکنون اقدام این دو «نمونه» را در پیوستن به دستگاه سیاسی تقبیح کنم و «خائنانه» بنامم، فقط قصد دارم این نکته را نشان دهم که دکتر یارشاطر همینقدر هم به گرد و خاک سیاست آلوده نشده است. فکر ایجاد «دانشنامه» هم - که تصور بزرگی مسئولیت و فراخی گستره کارش تن هر آدم اهل فنی را می‌لرزاند - در همان ایران ریخته شد و من خود شاهد تمهید مقدمات و سیاستگزاری‌ها و دید وسیعی که بر انجام این کار چیرگی داشت بودم. شاید دکتر نقره کار با زحمتی که برای فراهم آوردن تاریخ پنج جلدی روشنفکری ایران کشیده است بیش از خیلی های دیگر به عظمت تعهدی که دکتر یارشاطر بر عهده گرفته است واقف باشد. در عین حال، تا در ایران بودیم دکتر یارشاطر را از معدود دانشمندان فرهنگی وطنم یافتم که خطابی جوان و جهانی داشت. او نخستین کس بود که - بخاطر اعتبار بین المللی خود - توانست در دانشنامه های بین المللی - چهل سال پیش نام نیما یوشیج و شاملو و فرخزاد را در کنار نام حافظ و سعدی و فردوسی بگذارد و به جهان معرفی کند. حتی انقلاب ضد فرهنگی ایران، که در آغازگاهان عهد کهولت او رخ داد، نتوانست در اراده او برای به سامان رساندن «دانشنامه ایرانیکا»، که هیچ کم از «دانشنامه بریتانیکا» یا «آمریکانا» ندارد، خللی وارد سازد. او یک تنه به دانشگاه کلمبیا رفت و در دفتری کوچک و ساده کار بزرگ خود را دنبال کرد. من دو تن از همکاران نزدیک او را در این کار خوب می‌شناسم. یکی آقای منوچهر کاشف است و دیگر دکتر احمد اشرف، هر دو اهل تحقیق و سرد و گرم چشیده روزگار، که صمیمانه و خالصانه عمر خود را - در برابر دستمزدی اندک - در اختیار «پیر مرد» نهاده اند تا آن مأموریت بزرگ تاریخی که او بدان اندیشیده و در راستای تحقق اش کمر همت بسته روزی به انجام رسد. با این همه، سخنانم نباید بعنوان ایجاب ارباب و سد بستن در برابر نقد کارهای دکتر یارشاطر تلقی شود. خود دکتر یارشاطر به ما آموخته است که باید با زبان متمدنانه و بر اساس موازینی خردپذیر به نقد آثار و کارهای دیگران پرداخت. من خود نقدی را که ایشان بر کتاب «تئوری شعر» من نوشتند و در آن ارزش آنچه را که در فصول آخر کتاب آورده بودم مورد تردید قرار دادند یکی از بهترین اظهار نظرها در مورد کتابم می‌دانم، هرچند که با آن پاره از نظرات ایشان موافق نیستم. همیشه هم مواضع ایشان را ناشی از لکنت زبان خودم در نوشته‌ام دانسته‌ام و نه محصول ناتوانی ایشان به درک آنچه گفته بوده‌ام. دکتر یار

شاطر به ما شیوه نوشتن نقد سازنده و راهنمایی کننده را یاد داده است و از این نظر همه ما به ایشان مدیونیم.

2. در عین حال، نمی دانم دکتر نقره کار تا چه حد با مطالب خود دانشنامه آشناست. هر علاقمندی می تواند لافل به بخش هایی که به رایگان در سایت بنیاد دانشنامه برای استفاده همگان قرار گرفته نگاهی بیاندازد تا به وسعت این کار بیشتر پی ببرد. من خود افتخار آن را داشته ام که، به دعوت دکتر اشرف، تا کنون دو مدخل مجله «فردوسی» و «خسرو گلسرخی» را برای دانشنامه بنویسم. در انجام هیچ کدام از این کارها کسی در کارم دخالت نکرد و هرچه دیدم همکاری بی شائبه گردانندگان دانشنامه بود در فراهم کردن منابع مراجعه مربوط به مقالات. نیز ادعا می کنم که در مطالب دانشنامه مقالاتی که نویسندگان آنها عمداً دست به تحریف تاریخ و طرفداری از دستگاه و سازمان و شخصیت های سیاسی و اقتصادی زده باشند، وجود ندارد، هرچند که دانشنامه نویسی هم مثل هر کار دیگر انسانی می تواند واجد خطا باشد. اما از آنجا که مقالات این دانشنامه از صافی و ویراستاری های متعددی که همگی برای حصول اطمینان از صحت و سقم مطالب تعبیه شده می گذرند و این کارها بدست کسانی که در کار خود خبره اند انجام می گیرند، مطمئن هستم که میزان خطا در آنها بسیار کمتر از موارد مشابه غیردانشنامه ای است.

3. دکتر نقره کار مسلماً می داند که در تهیه یک دانشنامه معتبر و ماندگار در تاریخ - که به مکانیزی برای بالیدن و تصحیح و تکمیل شدن دائمی مجهز باشد - لزوماً بسیاری از ملاحظات روزمره به کناری گذاشته می شود و تلاش مدیران آن معطوف آن می گردد که متنی واحد جایگزین گردآوری توبره وار مطالب مختلف در مورد مدخل ها شود. این در حالی است که خود دکتر نقره کار، در کار مهم تاریخ نویسی خویش، نتوانسته از عهده آن برآید و، عاقلانه، تنها به «گردآوری مطالب» بسنده کرده است؛ مطالبی که بسیاری شان سراپا دروغ و افترا و خود بزرگ کردن اند اما - به لحاظ روش متخذه دکتر نقره کار در آوردن «همه حرف ها» - دیگران (و از جمله خود من، در مورد آقای دکتر یدالله رؤیائی) نتوانسته اند در نقاط دیگر کتاب دست به افشای مغالطه ها بزنند. دکتر نقره کار موظف است اگر در دانشنامه ایرانیکا به مواردی از تخلیط و قلب واقعیت (آن هم در متنی واحد) برخورد آن موارد را برای خوانندگان مقاله اش توضیح دهد. نوشتن کلیات نامستند و وارد کردن اتهامات اثبات نشده کار دکتر نقره کار نیست و من بعنوان یک دوست از او توقع دارم که اگر به چنین مواردی برخورد کرده است آنها را مطرح کند تا لافل در پیوست های دانشنامه تصحیح شوند. نمی دانم دکتر نقره کار مطالب اهانت آمیز به دکتر مصدق و احمد شاملو را در کجای دانشنامه دیده اند که این بنیاد را بدین کار متهم کرده اند، چرا که ندیده ام این بخش های دانشنامه هنوز منتشر شده باشند.

4. همین مورد اخیر این گمان را در من تقویت می کند که دکتر نقره کار به متن مقالات آمده در دانشنامه اعتراضی ندارد و بیشتر به سخنان و عقاید برخی از دست اندر کاران دانشنامه در بیرون از متن خود دانشنامه اشاره می کند. مثلاً، شنیده است که فلان مسئول دانشنامه درباره دکتر مصدق با ایشان همعقیده نیست و بهمان نویسنده دانشنامه در جایی گفته است که احمد شاملو شاعر بزرگی بشمار نمی آید. و در عین حال دیده است که درباریان و به ثروت رسیدگان در رژیم سابق دور و بر بنیاد دانشنامه را گرفته و به آن کمک می کنند. اما من فکر می کنم این نوع اختلاط بی منطق امور کار آدمیان فرهیخته نیست. هرکس، در بیرون از جایگاه کار بطرفانه ای که بر عهده گرفته دارای عقاید سیاسی و ادبی ویژه ای است و هیچ کس را نمی توان موظف کرد که رفتار و گفتار شخصی خود را - بخاطر کاری که در جایی دیگر بر عهده گرفته - کنترل کند و حرف دل خود را بازگو نسازد. مثلاً، عقاید دکتر نقره کار - بعنوان یک روشنفکر دست به قلم - ربطی به انصاف او در گردآوری مدارک و اسناد مربوط به تاریخ جنبش های روشنفکری معاصر ایران ندارد؛ چرا که اگر داشت، دیگران - و از جمله خود من - نسبت به آن واکنش

نشان می دادند. ما همه می دانیم که دکتر نقره کار در مکتب فدائیان خلق (از «چریک ها» پیش در می گذرم) پرورش یافته و همچنان دارای عقاید شریف سوسیالیستی است. اما من در کتاب او نشانه ای نمی بینم که او کوشیده باشد تاریخ را طوری ارائه دهد که همه چیز به نفع سوسیالیست ها و کمونیست های ایرانی تمام شود. او، در همین مقاله مختصر مورد بحث، کراراً به نهاد های فرهنگی وابسته به احزاب چپ اشاره کرده و این وابستگی را تقبیح نموده است. اگر جز این بود کتاب او پیشیزی ارزش نداشت. درباره آنچه که او پیرامون دانشنامه ایرانیکا می نویسد نیز همین حکم صادق است. او باید برای اثبات نظری که از او نقل می کنم زحمت بکشد، مورد پیدا کند و پیش روی خواننده اش بگذارد، وگرنه کلی گوئی و اتهام زنی کار اهل نظر نیست. او می نویسد: «به گمان من اما راهی که مسول و مشاوران دانشنامه و بنیاد دانشنامه در پیش گرفته اند، حتی اگر برجسته ترین اثر تحقیقی درباره تاریخ و فرهنگ و تمدن ایران دستاوردش باشد، کژ راهه ای بیش نخواهد بود، راهی که سالیان دراز حکومت گران و بسیاری از احزاب و سازمان های سیاسی پیموده اند، راهی که نهایتش آلوده کردن بیش از پیش فرهنگ و هنر، تمدن و تاریخ مان به نا راستی های سیاست بازانه است، کژراهه ای منتهی به مرداب بی اعتمادی و آسیب زنده به خصلت دموکراتیک و مستقل تشکل ها و حرکت های فرهنگی و هنری». به گمان من، دکتر مسعود نقره کار موظف است به خواننده خود نشان دهد که «راهی که گردانندگان دانشنامه در پیش گرفته اند» کدام است و چگونه بخاطر مفاد مندرج در دانشنامه به «کژراهه» تبدیل گشته است. این حداقل توقع خوانندگانی است که انتظار دارند از قلم دکتر نقره کار حرف اصولی و سخن مستند بترآود.

5. مطلب دکتر نقره کار اما جز اشارات نامستندی که به مورد مصدق و شاملو دارد، به متن مطالب مندرج دانشنامه چندان ربطی پیدا نمی کند و بیشتر ناظر بر «ماهیت کمک کنندگان مالی» به بنیاد دانشنامه است؛ و چون در بین آنان «درباریان» و «ثروتمندان و دولتمردان عصر پهلوی» را می بیند نتیجه می گیرد که، پس، دانشنامه در تیول دربار پهلوی و شهبانوی سابق درآمده و، در نتیجه، به بیراهه رفته است. این نتیجه گیری اگر سردستی و اثبات ناکردنی باشد بسیار بی انصافانه و بدور از مروت است. و اگر اثبات شدنی باشد حق نیست که دکتر نقره کار به اشارت از سر آن بگذرد.

6. در عین حال، بنظر من هر ایرانی - چه وابسته به دربار سابق، چه گدا و چه ثروتمند - می تواند دانشنامه ایرانیکا را یک «سند ملی» بداند و به آن کمک کند. قضاوت های حزبی و ایدئولوژیک ما هم در این مورد محلی از اعراب ندارند. چه کسی می تواند ثابت کند که آقای دکتر نقره کار از آقای اردشیر زاهدی «ایران دوست» تر است؟ هرچند که «ایران» و «دوست داشتن آن» در نزد این دو نفر می تواند دو معنای به دور از هم، و حتی متضاد با هم، را داشته باشد و به روش ها و عملکرد های متضادی نیز بیانجامد. آقای اردشیر زاهدی دانشنامه بریتانیکا را دوست دارد و آقای دکتر نقره کار هم خود را در گذشته «یکی از حامیان و دوستداران دانشنامه» می داند که حال از آن روی برگردانده است. در واقع، آقای دکتر نقره کار باید به این پرسش پاسخ دهد که چگونه است که در نیروهای مخالف آقای اردشیر زاهدی آن مقدار ایران دوستی وجود نداشته که به کمک دانشنامه بیایند و از به کژراهه افتادن آن (اگر دکتر نقره کار بتواند این موضوع را ثابت کند) جلوگیری کنند؟ و همین جا هم بگویم که من قبول ندارم که چپ های ما همه بی پول و تنگدست اند و نمی توانند به کارهایی که جنبه ملی دارند کمک کنند. من خود در همان ماه های اول انقلاب دیدم که چگونه میلیونرهای ایرانی دوستدار حزب توده و فدائیان مبالغ هنگفتی را در اختیار این تشکیلات می گذاشتند و برای گردآوری پول «شب نشینی با شکوه» ترتیب می دادند. بهر حال، می خواهم بگویم که موضع سیاسی کمک کننده به دانشنامه زمانی در این بحث اهمیت پیدا می کند که کمک کننده توانسته باشد بر محتوای مقالات مندرج در دانشنامه اثر بگذارد و آنها را به نفع مواضع خود دیگرگون کند. مگر اینکه ما

هم مثل مذهبی‌ها «پول» را به دو دسته حلال و حرام و پاک و نجس تقسیم کنیم و بگوئیم که پذیرش کمک بی چشمداشت مالی برخی‌ها (مثلاً، درباریان سابق) اساساً مکروه است و نباید آن را پذیرفت. یقین دارم که آقای دکتر نقره کار دوست دارد که از این نوع جزم اندیشی‌ها دوری کند.

7. متأسفانه دیده‌ام که در طیف چپ ما نه تنها از لحاظ مالی که از لحاظ کمک عملی و همگامی رایگان با حرکات «ایران دوستانه» نیز نوعی اکراه وجود دارد. و این نکته‌ای که مرا به تجربه تازه‌ای بر می‌گرداند که در نزدیک به دو سال اخیر از سر گذرانده‌ام. به ماجرای مبارزه برای متوقف کردن آبیگری سد سیوند و ویران کردن آثار باستانی هخامنشی در استان فارس توجه کنیم. در طی این مبارزه کمترین حمایت از جانب سازمان‌ها و اشخاص سرشناس چپ نشان داده شده است. برخی‌ها اساساً پرداختن به کورش بزرگ و شاهنشاهی هخامنشی را کاری نادرست می‌دانند. برخی از چپ‌های تجزیه طلب تا آنجا پیش می‌روند که آوردن نام ایران را مقابله با «ملل!» تحت ستم فارس‌ها می‌بینند، برخی از ترک زبانان چپ ادعا می‌کنند که یکی از افتخارات شان آن است که کورش بزرگ در خطه آذربایجان کشته شده و - لابد به نشانه دشمنی با پارس‌ها! - سرش را از تن جدا کرده‌اند. اصلاً کیست کسی که به من نشان دهد، جز معدوی از روشنفکران چپگرا همچون خود دکتر نقره کار، کدام تشکل جمهوری خواه چپ از در خطر افتادن آرامگاه کورش اظهار نگرانی کرده است؟ کدام «ملی - مذهبی» کوشیده است از آبیگری سد سیوند جلوگیری کند؟ در این صورت، کسانی که در میدان «ایران دوستی» از در گیر شدن طفره می‌روند چه حقی دارند که یک اقدام «ایران دوستانه» را بخاطر اینکه مورد حمایت رقبای سیاسی شان قرار گرفته تخطئه کرده و به تشکیلات سیاسی مخالف خود نسبت دهند؟ می‌خواهم بگویم که اگر آمارگیری از «ماهیت کمک کنندگان» به یک «امر اجتماعی» را ملاک قضاوت در مورد «ماهیت آن امر اجتماعی» قرار دهیم مسلماً از یکسو به بیراهه رفته‌ایم و از سوی دیگر بی‌عملی و اکراه شرکت‌کنندگان را مورد نظر قرار نداده‌ایم. یعنی، درست است که به بنیاد دانشنامه ایرانیکا تعدادی از ثروتمندان معتقد به کاپیتالیسم، دولتمردان عهد پهلوی، و یهودیان ثروتمند ایرانی کمک‌های بزرگی کرده‌اند اما همه‌ها اهمیت کار دکتر احسان یارشاطر و همکارانش در آن است که نگذاشته‌اند این کمک‌ها راه دانشنامه را به کژراهه‌ای که دکتر نقره کار از آن سخن می‌گوید بکشانند. همانگونه که یقین دارم کمک احتمالی «چپ‌های میلیونر ایرانی» نیز نمی‌توانست از دانشنامه ارگانی به نفع ایدئولوژی چپ بسازد. نیز یقین دارم که روزگاری خواهد آمد که این نیروهای ضد سلطنت و چپگرا یا ملی - مذهبی توضیح دهند که چرا در هیچ امری که به ایران تاریخی و ایران دوستی غیرشونیستی مربوط است شرکت نمی‌کنند. می‌خواهم بگویم که سخن آقای دکتر نقره کار، بدلالی که ذکر کردم، سخن معتبری نیست، آنجا که می‌نویسد: «با گذر زمان و به تدریج که نام موسسات و بنیادها و افراد حمایت‌کننده دانشنامه انتشار یافت نقش سلطنت‌طلبان در پیدایی و پیشرفت این حرکت فرهنگی و دانشگاهی آشکارتر شد». من فکر می‌کنم واژه «حضور» بهتر از واژه «نقش» در گفت‌وورد بالا معنا پیدا می‌کند و آن را منصفانه می‌سازد.

8. آقای دکتر نقره کار یک جمله دیگر هم نوشته‌اند که دلم را سخت به درد آورده.

ایشان در مورد وابستگی مؤسسات فرهنگی می‌نویسند: «تنها شاید دو سه نمونه شکل فرهنگی و هنری نسبتاً مستقل، غیر حزبی و سازمانی در خارج کشور بتوان یافت که یک نمونه اش انجمن قلم ایران در تبعید است». نمی‌دانم که چرا، در این نمونه‌آوری، آقای دکتر نقره کار «انجمن قلم ایران در تبعید» را به رخ «بنیاد دانشنامه ایرانیکا» کشیده‌اند. من، با همه احترامی که برای تک‌تک اعضای این «انجمن» قائلم، در طی سالیان متمادی که از تأسیس آن گذشته از این امامزاده هیچ معجزه‌ای ندیده‌ام. نیز هنوز روشن نیست که کدام اشخاص و سازمان‌هایی کوشیده‌اند تا این «مؤسسه عظیم» را به نفع

خود مصادر کنند و مقاومت سلحشورانه اعضا «انجمن» مانع تحقق این نیت شوم شده است. بهر حال، هزار آفرین بر آنان که، بنا بر سخن دکتر نقره کار، توانسته اند استقلال خود را حفظ کنند و، باز بنا بر سخن ایشان، به سرنوشت عبرت انگیز «کانون نویسندگان ایران در تبعید» دچار نشوند. اما آیا برآستی انصاف است که این انجمن فکسندی را با «بنیاد دانشنامه ایران» مقایسه کنیم و استقلال آن یکی را به رخ این یکی بکشانیم؟ من اگر دکتر نقره کار نمی شناختم تصور می کردم که ایشان قادر نیست عظمت کاری را که دکتر یارشاطر بنیان نهاده است درک کند و، به این دلیل، آن را با «انجمن قلم در تبعید» مقایسه می کند.

9. همچنین آقای دکتر نقره کار به «تبلیغات مبلغان حرفه ای دانشنامه و بنیاد» و «اتلاق عناوینی مبالغه آمیز به دانشنامه، از جمله شاهنامه معاصر و شناسنامه ایرانیان» اشاره کرده اند. مقصود ایشان از «مبلغان حرفه ای دانشنامه» را در نمی یابم و بیم آن دارم که پس از نگارش مطلب حاضر من هم به عضویت در این انجمن متهم شوم، اما معنای سخنان آن «مبلغان» را، مبنی بر اینکه دانشنامه ایرانیکا «شاهنامه معاصر» و «شناسنامه ما ایرانیان» است، بخوبی می فهمم و به آن اعتقاد دارم. نگارش شاهنامه به هنگام تسلط یافتن نهائی اعراب مسلمان بر ایران کوشش موفق بود برای حفظ هویت واقعی ایرانی که بدست اشرافیت نامسلمان توس پشتیبانی شد و انجام گرفت، دانشنامه ایرانیکا نیز در دوران تسلط عناصر ظاهراً ایرانی مسلمان بر کشورمان همین نقش را بازی می کند و می کوشد تا ایرانیان (و همه مردم جهان) واقعیت ایرانی بودن را - در برابر سیاست های ایرانیت برانداز فرهنگی رژیم اسلامی - بیاد داشته باشند. بنا بر این، از نظر «کارکرد»، دانشنامه ایرانیکا برای عصر ما کم از شاهنامه نیست. و نیز همانگونه که شاهنامه «شناسنامه ما ایرانیان» شد و توانست در جهانی که می رفت تا یکسره عربی شود هویت ما را محفوظ دارد، «دانشنامه» نیز حافظه تاریخی عصر ما خواهد بود. پس، اکنون که آثار مادی تاریخی ما را یکی پس از دیگری به آب می بندند و با بولدوز ویران می کنند، آیا بهتر نیست که بگذاریم لااقل میراث معنوی ما در صفحات این دانشنامه بی نظیر، که حاصل کار انسان های ایران دوست است، به ثبت تاریخ برسد؟

بهر حال اعتقاد راسخ من آن است که باید از اقدام دکتر نقره کار در گشودن باب این بحث استقبال کرد و مجدانه از او خواست تا سندهایش را رو کند و بخصوص به ما نشان دهد که چگونه «یک جریان سیاسی» از طریق «اعطای کمک به دانشنامه» می تواند برای خود «اعتبار سیاسی» کسب کند بی آنکه محتوای دانشنامه را بسود خود دگرگون نکرده باشد. و می گویم «اعتبار سیاسی» و نه «فرهنگی»، چرا که اعتبار فرهنگی را نمی توان با پول خرید؛ این اعتبار زن و مرد اهل کار و حوصله و نیز دل پر عشق و آفرینشگر می خواهد و بس. ثروتمندانی هم که به کارهای فرهنگی کمک می کنند تنها برای خود افتخار خدمت گزاری به فرهنگ کشورشان را کسب کرده اند. و اعتقاد دارم که این نوع افتخار را نباید از کسی سلب کرد، هرچند که آن کس دشمن سیاسی ما باشد.

آدرس آرشیو مقالات اسماعیل نوری علا:

<http://www.puyeshgaraan.com/ES.Articles/ES.Articles.Lists.htm>